

پیروزی و تخت پیروزه*

دکتر وحید رویانی
استادیار دانشگاه گلستان

چکیده

هنگام جنگ دوم کیخسرو با تورانیان، فردوسی، در بیتی ماه را در آسمان آبی به شاهی پیروزمند تشبیه کرده که بر تختی از جنس پیروزه نشسته است، این مضمون به عنوان مشبّه‌به نه تنها در شاهنامه، بلکه در سایر متون ادبی تکرار شده است. نگارنده در این مقاله سعی کرده است با استناد به متون حماسی، تاریخی و ادبی ثابت کند که تخت پیروزه تخت خاص فریدون بوده که ویژگی‌های منحصر به فرد داشته و به مرور زمان نماد سلطنت شده و پیروز شاه نیز کسی نیست جز فریدون که به خاطر پیروزی بر ضحاک و دارا بودن ویژگی‌های پادشاه آرمانی و پیشینه اساطیری ارتباط با ایزدان هندوایرانی به این صفت نایل آمده و این صفت خاص او اندک اندک جانشین نام وی شده و به همراه تخت او در ذهن شعرا مشبّه‌به‌ای شده برای تشبیه شاهان پیروز و پیروز بخت.

کلیدواژه‌ها: پیروز شاه، تخت پیروزه، فریدون، شاهنامه.

مقدمه

هنگام جنگ دوم کیخسرو با تورانیان، فردوسی در بیتی ماه را که در آسمان آبی ظاهر شده به شاهی پیروزمند تشبیه کرده که بر تختی از جنس پیروزه نشسته است:

سر از کوه برززد همانگاه ماه چو بر تخت پیروزه پیروز شاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۳۱)

این مضمون، یعنی ارتباط شاه پیروزمند و پیروزبخت با تخت پیروزه، در دیگر قسمت‌های شاهنامه به صورت‌های گوناگون تکرار شده است، از جمله زمانی که منوچهر پس از جنگ با سلم و تور و کشتن آن دو، قصد برگشتن به نزد فریدون دارد، این بیت در توصیف او آمده است:

همه پشت پیلان به پیروزه تخت بیاراست سالار پیروزبخت

(همان، ج ۱، ص ۱۵۴)

یا هنگامی که ایرج برای نصیحت برادران و رفع کدورت با نامه فریدون نزد آنها می رود و فریدون انتظار دارد پیروزمندانه از این مأموریت برگردد، برای استقبال از او تختی پیروزه‌ای می‌سازد:

چو هنگام برگشتن شاه بود پدر زان سخن خود کی آگاه بود

همی شاه را تخت پیروزه ساخت همی تاج را گوهر اندر نشاخت

پذیره شدن را بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند

(همان، ص ۱۲۲)

بنابراین از این ابیات می‌توان نتیجه گرفت که در شاهنامه بین صفت پیروز یا پیروزبخت با تخت پیروزه ارتباط وجود دارد. این مضمون به همین صورت در سایر متون ادبی نیز دیده می‌شود، از جمله نظامی در خسرو و شیرین، برآمدن خورشید را اینگونه توصیف کرده است:

به پیروزی چو بر پیروزه گون تخت عروس صبح را پیروز شد بخت
(نظامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۲۳)

یا در همین داستان، پس از شکست و فرار بهرام چوبینه، نظامی بر تخت
نشستن دوباره خسرو در مداین را به این صورت توصیف کرده است:

بدین طالع کزو پیروز شد بخت ملک بنشست بر پیروزه گون تخت
(همان، ص ۲۱۲)

همچنین در اقبالنامه بر تخت نشستن اسکندر را اینگونه بیان کرده است:
به فرخندگی شاه فیروز بخت یکی روز بر شد به فیروزه تخت
(همان، ج ۲، ۱۳۷۱)

یا قطران تبریزی در این بیت گل را در هنگام بهار به شاهی پیروزبخت تشبیه
کرده که بر تختی از جنس پیروزه نشسته است:
به بار آید درخت گل، شود پیروز بخت گل

شود پیروزه تخت گل، چو یاقوتی کند افسر
(۱۳۳۳، ص ۱۷۶)

دو نکته در این ابیات دیده می‌شود: یکی ارتباط تخت پیروزه با سلطنت، و
دیگری هویت پیروز شاه که به ترتیب به آنها می‌پردازیم.

تخت پیروزه

با توجه به ابیات بالا و همچنین ابیاتی که در ادامه می‌آید مشخص است که
تخت پیروزه نماد و نشانه سلطنت بوده است، به عنوان مثال، در شاهنامه هنگامی
که بهرام گور می‌خواهد به نخچیرگاه برود، دستور می‌دهد تخت شاهنشاهی‌اش
را به باغ ببرند که همان تخت پیروزه است:

بفرمود تا تخت شاهنشاهی به باغ بهار اندر آرد رهی

به فرمان بردند پیروزه تخت نهادند زیر گل‌افشان درخت

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۵۱۰)

یا هنگامی که گردیه خواهر بهرام چوبین او را پند می‌دهد، از سام یاد می‌کند که به او پیشنهاد سلطنت شده بود و تخت پیروزه را به عنوان تخت شاهی برای او آراسته بودند:

چو نوذر شد از بخت بیدادگر به پای اندرآورد رای پدر
همه مهتران سام را خواستند همی تخت پیروزه آراستند
بدان مهتران گفت هرگز مباد که جان سپهد کند تاج یاد

(همان، ج ۸، ص ۳۷)

خواجوی کرمانی نیز در ساقی‌نامه‌ای که در ابتدای همای و همایون آورده خوشبختی را در بی‌نیازی از سلطنت می‌داند که در این بیت، تخت فیروزه نماد آن است:

کسی در خور بخت فیروز گشت که مستغنی از تخت فیروز گشت

(خواجو، ۱۳۷۰، ص ۱۹)

بنابراین با یقین بیشتری می‌توان گفت که، تخت پیروزه نمادی از پادشاهی است که داشتن آن مایه فخر و مباهات بوده است، اما در شاهنامه، به طور خاص، از تختی شاهانه نام برده شده که سر مایه آن از ضحاک بوده؛ ولی شخصی به نام جهن برزین آن را برای فریدون ساخته است. این تخت که به تخت طاقدیس معروف بوده، دست به دست در بین شاهان گشته و هر کسی بر آن چیزی افزوده است تا جاماسب حکیم، در زمان گشتاسب، نقشی از اجرام آسمانی را بر آن می‌نگارد. در زمان اسکندر این تخت به وسیله او پاره می‌شود؛ اما اردشیر و خسرو پرویز دوباره آن را تعمیر می‌کنند. این تخت سه بخش داشته که سومین تخت آن از جنس پیروزه بوده و جایگاه نشستن وزیر در پیش شاه:

به پیروزه بر جای دستور بود که از کدخدایش رنجور بود
 چو بر تخت پیروزه بودی نشست خردمند بودی و مهتر پرست
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۲۷۹)

اما این تخت چنانکه در کوش نامه آمده مخصوص فریدون بوده و دانایی
 براین نام برای او ساخته که فریدون با نگاه کردن به آن از اسرار فلک آگاه
 می شده است:

به کوه اندر او را یکی تخت ساخت بسی مرد دانا سوی کوه تاخت
 یکی تخت پر مایه ز رنگار سراسر بدان گوهر شاهوار
 پدید اندرو جای هر اختری ز هر دانشی در گشاده دری
 فریدون فرخ درآمد به تخت همی دانشش آرزو کرد سخت
 در آن تخت پیوسته کردی نگاه بدانست از راز خورشید و ماه
 (ایرانشان بن ابی الخیر، ۱۳۷۷، صص ۸-۳۹۷)

هر چند به جنس این تخت^۱ اشاره نشده، اما با توجه به وجوه اشتراکی که این
 دو تخت دارند می تواند همان تخت پیروزه باشد که اندک اندک به یکی از
 نشانه‌ها و لوازم سلطنت تبدیل شده و در متون حماسی و غیر حماسی به نام
 فریدون شهرت یافته است، به عنوان مثال در بهمن نامه ماجرای ذکر شده که
 برزین پس از حمله به لشکرگاه بهمن، بر تخت فریدون که اکنون به بهمن رسیده
 است می نشیند:

برآمد به تخت فریدون پاک نه از شاه شرم و نه از دیو پاک
 (ایرانشاه بن ابی الخیر، ۱۳۷۰، ص ۵۴۹)

امیر معزی نیز از شکوه و زیبایی این تخت آگاهی داشته و بنات النعش را به

وان بنات النعش چون تخت فریدون روز رزم

وان شباهنگ درفشان چون درفش کاویان

(۱۳۶۲، ص ۵۷۵)

سیف فرغانی نیز از ارزش این تخت آگاه بوده که آن را همتای ملک سلیمان

نمادی از انسانیت و شرف و بزرگی می‌داند که اکنون رها شده‌اند:

ای تو به گاو تخت فریدون گذاشته وی تو به دیو ملک سلیمان فروخته

(۱۳۶۴، ص ۱۴)

یا در این رباعی خیام که تخت فریدون و ملک کیخسرو به عنوان نمادهای

سلطنت و شکوه دنیایی دانسته شده‌اند:

یک جرعه می‌کهن ز ملکی نو به وز هر چه به می‌طریق بیرون شو به

در دست به از تخت فریدون صد بار خشت سر خم ز ملک کیخسرو به

(۱۳۶۹، ص ۸۶)

پیروز شاه کیست؟

نکته مبهم دیگری که در این ابیات وجود دارد هویت پیروز شاه است، و اینکه

آیا این شاه یک شخصیت تاریخی است یا اساطیری که به این صورت مورد

توجه شعرا قرار گرفته و تخت و بخت و سلطنت او الگویی آرمانی آنها شده

است. کزازی در تحلیل بیت اول، پیروز شاه را کیخسرو دانسته است: «ماه با

تشبیهی ساده به شاهی پیروز مانند شده است در شکوه و زیبایی که بر تخت

پیروزه برمی‌نشیند. تخت پیروزه استعاره‌ای است آشکار از آسمان لاجوردین،

پیروز شاه را نیز کنایه‌ای ایما از کیخسرو می‌توان دانست» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۴،

ص ۴۹۸).

خواجو نیز در ساقی‌نامه خود به این شاه و بخت و تختش اشاره کرده است:

که پیروز بر تخت پیروز شد و یا خرم از بخت فیروز شد
 که مانند فیروز پیروز بخت نیفکند چرخش ز پیروزه تخت
 (خواجو، ۱۳۷۰، ص ۱۷)

گودرزی با توجه به این ابیات، این شخص را همان پیروز شاه ساسانی پسر یزدگرد می‌داند (۱۳۵۴، صص ۹۷-۱۱۷) اما با نگاهی به سرگذشت پیروز شاه در شاهنامه درمی‌یابیم که این شخص نمی‌تواند شاه مورد نظر باشد، چون نه تنها سلطنت را به کمک هیتالیان با زور از برادرش گرفت؛ بلکه در دوره او هفت سال خشکسالی اتفاق افتاد و مردم در رنج و عذاب بودند و خودش نیز به خاطر طمع و جاه طلبی در جنگ با تورانیان کشته شد. (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۲۵) بنابراین او که برخلاف نامش پیروز نبود و بخت پیروز نداشت و از تخت پیروزه او هم در شاهنامه یادی نشده، نمی‌تواند شاه مورد نظر باشد.

در شاهنامه، علاوه بر این شاه از یک فیروز شاه^۲ دیگر نیز نام برده شده که در جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب به یاری کیخسرو می‌آید:

دگر نامداری کروخان نژاد جهاندار و ز تخمه کی قباد
 کجا نام آن شاه پیروز بود سپهد دل و لشکرافروز بود
 (همان، ج ۴، ص ۱۸۱)

اما این شخص نیز نمی‌تواند شاه مورد نظر باشد چون هیچ ویژگی خاصی ندارد و تخت پیروزه نیز نداشته است. در شاهنامه علاوه بر نام این دو شخص، دو ترکیب «پیروز شاه» و «شاه پیروز» بیست و نه بار برای نامیدن شاهان مختلف استفاده شده که اولین بار در دو جا برای فریدون، شاه پیشدادی به کار رفته است. یکی هنگام عبور از اروند رود:

بدان تازیان گفت پیروز شاه که کشتی برافکن هم اکنون به راه
 (۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۹)

البته این بیت در پانویس نسخه خالقی مطلق به صورت متفاوتی آمده است. دیگری پس از بر تخت نشستن او، هنگامی که بزرگان برای تبریک گفتن نزدش می‌آیند:

که ای شاه پیروز یزدان شناس ستایش مر او را و زویت سپاس
(۱۳۸۶، ج ۱، ص ۹۱)

به این ترتیب برخلاف نظر کزازی «پیروز شاه» مورد نظر نمی‌تواند کیخسرو باشد، چون قبل از او این صفت چند بار برای شاهان مختلف و از جمله فریدون به کار رفته است. بنابراین با توجه به شاهنامه می‌توان نتیجه گرفت که «پیروز شاه»، صفت خاص فریدون بوده است و شواهد گوناگونی که در سایر متون ادبی وجود دارد نیز این نکته را تأیید می‌کند. به عنوان مثال نظامی در شرف‌نامه، فریدون را فیروزمند می‌داند:

نشان جسته بود از درفش بلند که ماند از فریدون فیروزمند
(۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۸۴)

یا خاقانی، جلال الدین ابوالمظفر اخستان را همانند فریدون پیروز می‌داند:
چون فریدون مظفرش گویند چون سکندر موفّقش دانند
(۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۵۴)

و نیز علم غیاث الدین محمد ملک‌شاه را همانند علم فریدون پیروز هر میدان می‌داند و به آن تشبیه می‌کند:

خسرو جمشید جام سام تهمتن حسام
خضر سکندر سپاه شاه فریدون علم
(همان، ص ۴۰۹)

منوچهری نیز خواجه احمد عبدالصمد را در پیروزی و فر به فریدون تشبیه

خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر

آن فریدون فر کیخسرو دل رستم براز

(۱۳۶۳، ص ۴۴)

و این پیروزی و شهرت و بخت فریدون چنان زبانزد عالم بوده که فرخی در

مدحی آن را برای امیر یعقوب طلب می‌کند:

به نام نیکو و دولت فریدون دگر گردی

به مردی چون پدر گشتی، به شاهی چون پدر گردی

(۱۳۳۵، ص ۴۱۱)

و گرشاسب هنگام جنگ با سالاران فغفور به آن قسم یاد می‌کند:

به فرّ فریدون و ارجش به هم به گاه و گاه شاه هوشنگ جم

که از من رهایی در این کارزار نیابید کس ناشده کار زار

(اسدی طوسی، ۱۳۸۶، ص ۳۴۹)

پیروز شاه در اوستا

در اوستا هر یک از ایزدان و شاهان معمولاً با یک صفت خاص یاد می‌شوند،

به عنوان مثال از ایزدان: هوم «دوردارنده مرگ» (اوستا، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸) است،

مهر «فراخ چراگاه» (همان، ص ۴۹۰)، اشی «نیک بزرگوار» (همان، ص ۴۷۶) و

سروش «پارسا» (همان، ص ۱۸۶) است، و از شاهان، جمشید «خوب رمه» (همان،

ص ۴۸۹) است، تهمورث «زیناوند» (همان، ص ۴۸۹) است و... اما از بین شاهان

اساطیری و حماسی ایران صفت «پیروز» فقط برای فریدون^۳ به کار رفته است. به

عنوان مثال هنگامی که فرّ جمشید از او جدا می‌شود و فریدون موفق به گرفتن

آن می‌گردد: «این فرّ از جم گسسته» را فریدون پسر خاندان آبتین برگرفت که -

بعز زرتشت - پیروزترین مردمان بود» (یشت‌ها، ۱۳۷۷، ص ۴۹۱). یا هنگامی که

فریدون «پاورو» کشتیران را در آسمان به صورت کرکس به پرواز درمی آورد و

او از آن‌ها می‌خواهد که آزادش کند، فریدون با صفت پهلوان پیروزمند یاد شده است (اوستا، ۱۳۸۲، ص ۳۰۸). پیروزی فریدون در اوستا چنان چشمگیر و برجسته و آرمانی بوده که اهورامزدا زمانی که می‌خواهد نیرو و پیروزی خودش را به چیزی تشبیه کند آن را به پیروزی فریدون تشبیه می‌کند: «همه دشمنان از نیرو و پیروزی که در خویشتن من هست ترسانند، آن پیروزی که فرمانروایان آرزومند آنند، فرمانروازادگان آرزومند آنند، ناموران آرزومند آنند، کاووس آرزومند آن بود، آن پیروزی که فریدون دلیر داشت، کسی که اژی دهاک را فروکوفت...» (اوستا، ۱۳۸۲، ص ۴۳۹).

علت اختصاص صفت پیروز به فریدون

عوامل گوناگونی باعث شده تا این صفت از بین شاهان مختلف به فریدون اختصاص یابد، از جمله:

۱- پیروزی بر ضحاک:

ضحاک^۴ نماد اهریمن است و قویترین و بدترین دیوی است که او برای خراب کردن دنیای مادی آفریده است، به طوری که فریدون برای پیروزی بر او از ایزدان گوناگون یاری می‌طلبد، از جمله از آن‌ها: «از او درخواست این کامیابی را به من ده ... که من به اژی دهاک^۵ سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم، به این دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است، به این خبیث و قوی‌ترین دروغی که اهریمن به ضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد.» (یشت‌ها، ۱۳۷۷، ص ۲۴۹) «آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردن جهان اشه به پتیارگی در جهان استومند بیافرید.» (اوستا، ۱۳۸۲، ص ۴۳۹) بنابراین پیروزی بر ضحاک یعنی پیروزی بر

اهریمن و نقش بر آب کردن نقشه‌های او و نجات عالم و موجودات آن از نیستی، پس سالروز این پیروزی مایه جشن^۶ و بهروزی است و وجود چنین شاه پیروزی برای عالم مبارک و میمون است:

پناه خسروان اعظم اتابک فریدون وار بر عالم مبارک
(نظامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۶۸).

۲- داشتن گرز پیروزی بخش:

گرزی که فریدون همراه داشت و از آن برای کشتن ضحاک استفاده کرد، گرز اساطیری^۷ است که در اوستا از آن با عنوان «گرز پیروزی بخش» یاد شده که پس از فریدون نسل به نسل به شاهان گوناگون می‌رسد تا بالاخره سوشیانت، موعود دین زرتشتی، از آن برای بیرون راندن دروج از جهان استفاده کند(اوستا، ۱۳۸۲: ۵۰۲).

۳- پادشاهی آرمانی:

در آثار حماسی و تاریخی درباره شکل ظاهری و شخصیت و سجایای اخلاقی فریدون و نیز اعمال و کارهایی که در دوران پادشاهی انجام داده است نکاتی را ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد فریدون به عنوان شاهی آرمانی^۸ و پیروزمند مورد توجه بوده است، از جمله در مورد شکل ظاهری او گفته‌اند: «شکل او چنان بوده است که هیچ کس از ملوک فرس به قد و قامت و قوت و ارج و فرّ او نبوده است» (ابن بلخی، ۱۳۶۳، ص ۳۶)، «سیمایی رخشنده و بیاناتی گیرا داشت» (ثعالبی، به نقل از صدیقیان، ۱۳۸۶، ص ۱۹۷، ص ۱۷) و در مورد سجایای اخلاقی او آمده است: «او سخت عالم و فاضل و عادل بود و اهل فضل را حرمتی تمام داشتی و جز از اهل فضل ندیم و هم‌نشین او نبودی(ابن بلخی: همان)، «او جهان را پر از عدل و داد کرد و به داد و عدل او هیچ ملک نبودند»

(طبری، به نقل از، ۱۳۸۶، ص ۱۹۷، ص ۱۱۵۶) و «اولین کسی بود که مردم را به عبادت خدا دعوت کرد» (دینوری، به نقل از صدیقیان، ۱۳۸۶، ص ۱۹۸)، همچنین بنیانگذاری علمی چون طب، فلسفه و نجوم و افسون^۹ (ابن بلخی: به نقل از همان) به او نسبت داده شده است. علاوه بر اینها به کار بردن حمّام (صدیقیان: همان)، اهلی کردن حیواناتی چون فیل (گردیزی، ۱۳۸۴، ص ۷۱)، شیر و یوز (خیّام، ۱۳۸۲، ص ۲۶)، یافتن گیاهان دارویی (ابن بلخی، به نقل از همان)، بنای نخستین آتشکده (مسعودی به نقل از صدیقیان، ص ۲۰۴) و ابداع خیمه و ایوان (خیّام، همان) به او نسبت داده شده است. در شعر نیز علاوه بر موارد یاد شده بخشش او:

بفزود دانش او بر دانش سکندر

بگذشت بخشش او از بخشش فریدون

(امیر معزی، ۱۳۶۲، ص ۴۹۶)

و نیز چترش مثال زده شده است:

گه مثالی بود از چتر فریدون لاله

گه نشانی دهد از تاج سکندر نرگس

(سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۵۳۸)

سیب و بهی را درخت و بارش بنگر

چفده و پر زر همچو چتر فریدون

(ناصرخسرو، ۱۳۵۳: ۴۹۰)

۴- قدرت جادویی

در متون حماسی و تاریخی و مذهبی از نیروی جادویی خاص فریدون یاد

می‌کنند که دیگر شاهان از آن بی بهره بودند و او در موارد گوناگون از آن بهره

گرفته است، از جمله در کتاب نهم دینکرد ماجرای ذکر شده که فریدون برای بیرون راندن دیوان مازندران از خونیرث، از بینی راست خود تگرگ و از بینی چپ سنگ بیرون می‌ریزد و دو سوم آنها را می‌کشد. (تفضلی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۳) یا هنگام آزمودن پسرانش خود را به صورت اژدها درمی‌آورد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۰۳) قدرت جادوی فریدون چنان کارآمد و مشهور بوده که در افسون‌هایی که برای مقابله با زهر و زفر خرفستران می‌ساخته‌اند از نیروی فریدون کمک می‌گرفته‌اند.^{۱۰} (بهار، ۱۳۷۹، ص ۱۶۹)

۵- ارتباط با ایزد ایندره

در اوستا بهرام اهوره آفریده، ایزد جنگ و دلاوری است که با صفت پیروز یاد شده است. (۱۳۸۲، ص ۴۳۹) او در بندهش «درفش دار ایزدان مینوی است و کسی از او پیروزگرت‌تر نیست، که همواره درفش به پیروزگری ایزدان دارد» (فرنبغ دادگی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲) و «نام او در زند، یعنی ترجمه اوستا به زبان پهلوی، مطلقاً به پیروزگر برگردانده شده است» (دست‌نویس م. او ۲۹، ۱۳۷۸، ص ۱۹۵) در این کتاب روایتی آمده که زرتشت از اورمزد علت نیرومندی و پیروزی بهرام را می‌پرسد و او علت آن را به بند کشیدن گنامینوی گجسته می‌داند که شش امشاسپند دیگر از عهده آن برنیامدند، اورمزد پس از پیروزی بهرام به او می‌گوید: «تو را از روز نخست به پیروزگری [و برای پیروزی ساخته ام و] آفریده ام، که بر آن زمان [و از آن فراز] تو پیروزی یابی [و همواره پیروز باشی]» (همان: ۶-۲۰۵). اما این پیروزی ایزد بهرام در اوستا و متون پهلوی بخشی از شخصیت ایندره است که به او منتقل شده است؛ زیرا «ایندره که در متون ودایی و بی‌گمان در دوران هندوایرانی ایزد جنگاوری بزرگ و نیرومند بود، در متون اوستایی و پهلوی از مقام شامخ خود تنزل کرد و در شمار دیوان و دشمن اردی بهشت

امشاسپند درآمد و لقب او یعنی ورثرغنه در ادبیات زردشتی خود به ایزدی بدل گشت به نام بهرام که مظهر دلاوری و جنگاوری است. (مختاریان، ۱۳۷۸، صص ۴-۳۶۳) از سوی دیگر «ثرئثونه نخستین کشنده اژی دهاک است، نام ثرئثونه برگرفته از تریته و معنای تحت اللفظی آن سوم است. در ریگ ودا کشنده هیولای سه سر معمولاً ایندره است، اما گاهی شخصیتی به نام تریته او را در کشتن هیولا یاری می‌کند و در بعضی موارد تریته به فرمان ایندره خود کشنده اژدهاست. (دومزیل، ژرژ، ۱۳۸۴، ص ۱۴) و این «تریته آبتیه از خدایان پهلوان است که برابر فریدون است» (بهار، ۱۳۷۷، ص ۲۲۶) و همچنانکه پس از طی دوره تمدن هندو ایرانی بسیاری از خصوصیات ایندره به پهلوانان اوستایی و شاهنامه‌ای از جمله گرشاسب و رستم رسیده است (همان، ص ۲۷) می‌توان گفت که صفت جنگاوری و پیروزمندی او نیز به طور مشترک به بهرام و فریدون رسیده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به دلایل و شواهدی که ذکر شد می‌توان گفت تخت پیروزه، تخت خاص فریدون بوده که نه تنها جنس بخشی از آن از سنگ پیروزه بوده است، بلکه به خاطر اشکال آسمانی و اجرام سماوی که بر آن نقش کرده بودند به آسمان پیروزه گون شباهت یافته بود و اندک اندک این تخت نمادی از سلطنت شد. صفت پیروز نیز که در دوران تمدن هند و ایرانی صفت خاص ایندره، ایزد جنگ و دلاوری، بوده است؛ پس از طی این دوران به طور مشترک به بهرام و فریدون می‌رسد و در اوستا صفت خاص فریدون می‌گردد^{۱۱} و در شاهنامه نخستین بار برای او به کار می‌رود. چون فریدون شاه آرمانی مردم بود و بسیار مورد توجه و احترام آنها، اندک اندک این صفت جانشین نام او شده و به آثار

نظم و نثر راه یافته است، همان اتّفاقی که برای نام گاو او افتاد: «فردوسی باید ... با توجّه به صفت پرمایگی گاو فریدون، صفت «پرمايه»^{۱۲} را به جای اسم خاص و نام آن گاو آورده باشد، همانظوری که در مورد نام برخی از اسبها نیز در شاهنامه و دیگر متون به همین ترتیب عمل شده است» (متینی، ۱۳۶۴: ۱۳۰)

پی‌نوشت‌ها

۱- برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این تخت نگاه کنید به مقالهٔ دکتر جلال متینی با عنوان «در جستجوی تخت فریدون» که در مجلهٔ ایران شناسی، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۸، صص ۷۶۰-۷۴۷ به چاپ رسیده است.

۲- البته یک فیروز شاه داستانی نیز وجود دارد که نه شخصیتی اساطیری دارد و نه تخت پیروزه. او پسر داراب شاه هخامنشی است که داستانش را مولانا محمد بیغمی با عنوان «داراب‌نامه» تألیف و دکتر ذبیح الله صفا تصحیح کرده و توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۴۱ منتشر شده است. ادامهٔ داستان او نیز با عنوان فیروزشاه‌نامه به تصحیح ایرج افشار و مهران افشاری توسط نشر چشمه در سال ۱۳۸۸ چاپ شده است. همچنین سرگذشت او به طور کامل در سال ۱۸۸۵ میلادی به زبان عربی با عنوان «قصهٔ فیروز شاه» در بیروت چاپ شده است و دکتر محمد رجب النجار در مقاله زیر که به زبان عربی منتشر شده او را معرفی کرده است:

«سیره فیروز شاه»، ۱۹۸۵ م، مجلهٔ عالم الفکر، الکویت، وزارة الإعلام، م ۱۶، ع ۱، صص ۲۰۸-۱۵۳.

۳- دکتر احمد تفضلی مقالهٔ مفصّلی دربارهٔ ویژگی‌های اساطیری شخصیت فریدون نوشته است، برای آگاهی از آن نگاه کنید به:

Taffazoli, Ahmad, 1985, "Feredun", edited by Ehsan Yarshater, Encyclopedia of Iranica, volume 3, London, Boston, Rutledge.

۴- دربارهٔ ضحاک نگاه کنید به: ضحاک ماردوش اثر سعیدی سیرجانی، (۱۳۸۱)، چاپ پنجم، تهران، نشر پیکان.

همچنین: ضحاک از اسطوره تا واقعیت، نوشتهٔ حمزه حسین زاده، ۱۳۸۴، تهران، نشر ترفند.

۵- برای دیدن چگونگی تحول اسطوره اژدهاکشی در اساطیر ایران و هند و روایت‌های مختلف آن نگاه کنید به:

مختاریان، بهار؛ ۱۳۷۸، «اسطوره فریدون و ضحاک»، مجله ایران شناسی، سال دهم، صص ۳۶۰-۳۷۱.

گرینبوم، اس؛ ۱۳۷۱، «اسطوره اژدها کشی در هند و ایران»، ترجمه ف. پاکزاد، نامه فرهنگ، ص ۹۲.

۶- ابوریحان بیرونی جشن مهرگان را روز پیروزی فریدون بر ضحاک می‌داند (آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت (۱۳۸۶)، چاپ پنجم، تهران، نشر امیرکبیر، ص ۳۳۹). در شاهنامه نیز به این مسأله اشاره شده است:

به روز خجسته سر مهرماه به سر برنهاد آن کیانی کلاه
پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسانی و خوردن آیین اوست

(۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۹)

۷- این گرز در اصل متعلق به ایندوره است، اما پس از طی تمدن هند و ایرانی بجای ایزد بهرام به ایزد مهر می‌رسد و سپس به فریدون و گرشاسب. دکتر بهمین سرکاراتی درباره این گرز مقاله‌ی ممتعی نوشته که با عنوان «گرز نیای رستم» در مجموعه مقالات سایه‌های شکار شده (۱۳۸۵)، چاپ دوم، تهران، نشر قطره، منتشر شده است.

همچنین آرتور کریستین سن اطلاعات جالبی درباره رزم افزار در اساطیر هند و اروپایی به دست آورده است:

کاو، آهنگر و درفش کاویانی، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی (۱۳۸۷)، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری، صص ۶۵-۵۲.

۸- جمشید قبل از فریدون پادشاه آرمانی شاهنامه بود ولی به خاطر گناهی که از او سرزد، فر از او گسست و این جایگاه را از دست داد و به دست ضحاک کشته شد.

۹- دکتر جلال خالقی مطلق معتقد است فریدون افسونگری را در شبی از فرستاده یزدان پرست می‌آموزد و پس از آن یکی از نمونه‌های پیر یا مرشد در افسانه‌های ما می‌گردد. «یادداشت‌های شاهنامه، نیویورک، نشر بایلیوتیکا پرسیکا، ۱۳۸۰».

همچنین نگاه کنید به مقاله همین نویسنده: «افسانه بانوی حصارى و پیشینه قالب ادبى آن»، به کوشش على دهباشى، سخن‌های دیرینه، چاپ دوم، تهران، نشر افکار، ۱۳۸۶، صص ۱۷۶-۱۶۷.

۱۰- برای آگاهی از جادوگری فریدون نگاه کنید به مقاله نگارنده با عنوان «فریدون و جادو» که در شاهنامه پژوهی، دفتر نخست، زیر نظر محمدرضا راشد محصل، مشهد، انتشارات فرهنگسرای فردوسی، ۱۳۸۵، صص ۱۴۰-۱۲۹ به چاپ رسیده است.

۱۱- شاهرخ مسکوب معتقد است فریدون در دوره پارت‌ها خویشتکاری دوگانه‌ای می‌گیرد که هم پهلوان دشمن شکن جنگ، نبود کننده خشکی و خشکسالی و آزاد کننده آنها، زمین‌ها و رویدنی‌ها و هم پهلوان آب و آبادانی، می‌گردد («فریدون فرّخ»، چند گفتار در فرهنگ ایران، تهران، نشر زنده رود، ۱۳۷۱، ص ۴۲).

۱۲- برای آگاهی از نام و ویژگی‌های این گاو نگاه کنید به مقاله دکتر خالقی مطلق با عنوان «برمایه یا پرمایه» در مجله ایران نامه، سال ۵، شماره ۲، ۱۳۶۵، صص ۷۷-۳۷۶.

همچنین: Khaleghi Motlagh, J, 1985, "Barmaye", edited by Ehsan Yarshater, Encyclopedia of Iranica, volume 3, London, Boston, Rutledge.

منابع و مأخذ

الف-کتابها

۱- ابن بلخی؛ (۱۳۶۳)، فارس نامه، به کوشش گای لیسترنج و رینولد نیکلسون، چاپ دوم، تهران، نشر دنیای کتاب.

۲- اسدی طوسی؛ (۱۳۸۶)، گرشاسب نامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، نشر دنیای کتاب.

۳- امیر معزی؛ (۱۳۶۲)، دیوان، به کوشش ناصر هیّری، تهران، نشر مرزبان.

۴- اوستا؛ (۱۳۸۲)، به کوشش جلیل دوستخواه، چاپ هفتم، تهران، نشر مروارید.

۵- ایرانشان بن ابی الخیر؛ (۱۳۷۷)، کوش نامه، به کوشش جلال متینی، تهران،

- ۶- ایرانشاه بن ابی‌الخیر؛ (۱۳۷۰)، بهمن‌نامه، به کوشش رحیم عقیقی، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- ۷- بررسی دستنویس م. او ۲۹؛ (۱۳۷۸)، به کوشش کتایون مزداپور، تهران، نشر آگه.
- ۸- بهار، محمدتقی؛ (۱۳۷۹)، ترجمه چند متن پهلوی، به کوشش محمد گلبن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۹- بهار، مهرداد؛ (۱۳۷۷)، از اسطوره تا تاریخ، چاپ دوم، تهران، نشر چشمه.
- ۱۰- بیرونی، ابوریحان؛ (۱۳۸۶)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ پنجم، تهران، نشر امیرکبیر.
- ۱۱- حسین زاده، حمزه؛ (۱۳۸۴)، ضحاک از اسطوره تا واقعیت، تهران، نشر ترفند.
- ۱۲- خاقانی شروانی؛ (۱۳۷۵)، دیوان، به کوشش میر جلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز.
- ۱۳- خالقی مطلق، جلال؛ (۱۳۶۵)، «برمایه یا پرمایه»، ایران‌نامه، سال ۵، شماره ۲، صص ۷۷-۳۷۶.
- ۱۴- خواجه‌ی کرمانی، (۱۳۷۰)، همای و همایون، به کوشش کمال عینی، چاپ دوم، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۵- خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم؛ (۱۳۶۹)، رباعیات، با مقدمه محمدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران، نشر افکار.
- ۱۶- -----؛ (۱۳۸۲)، نوروزنامه، به کوشش علی حصوری، چاپ دوم، تهران، نشر چشمه.

- ۱۷- دومزیل، ژرژ؛ (۱۳۸۴)، بررسی اسطوره کاووس در اساطیر ایرانی و هندی، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران، نشر قصه.
- ۱۸- سلمان ساوجی؛ (۱۳۶۷)، دیوان، به کوشش منصور مشفق، چاپ دوم، تهران، نشر صفی علیشاه.
- ۱۹- سعیدی سیرجانی، علی اکبر؛ (۱۳۸۱)، ضحاک ماردوش، چاپ پنجم، تهران، نشر پیکان.
- ۲۰- سیف فرغانی؛ (۱۳۶۴)، دیوان، به کوشش ذبیح الله صفا، چاپ دوم، تهران، نشر فردوسی.
- ۲۱- صدیقیان، مهین دخت؛ (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیری- حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۲- فرّخی سیستانی؛ (۱۳۳۵)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، نشر اقبال.
- ۲۳- فردوسی؛ (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش ژول مول، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۲۴- -----؛ (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۵- فرنیغ دادگی؛ (۱۳۸۰)، بندهش، به کوشش مهرداد بهار، چاپ دوم، تهران، نشر توس.
- ۲۶- فیروزشاه نامه؛ (۱۳۸۸)، به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری، تهران، نشر چشمه.
- ۲۷- قطران تبریزی؛ (۱۳۳۳)، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، تبریز، بی نا.

۲۸- کزازی، میرجلال الدین؛ (۱۳۸۵)، نامه باستان، تهران، نشر سمت، جلد ۴، چاپ دوم.

۲۹- گردیزی، ابوسعید بن محمود؛ (۱۳۸۴)، زین الأخبار، به کوشش رحیم رضازاده ملک، تهران، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۳۰- منوچهری دامغانی؛ (۱۳۶۳)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، نشر زوآر، چاپ پنجم.

۳۱- مینوی خرد؛ (۱۳۷۹)، به کوشش احمد تفضلی، ویرایش سوم، تهران، نشر توس.

۳۲- ناصر خسرو قبادیانی؛ (۱۳۵۳)، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، نشر دانشگاه تهران.

۳۳- نظامی گنجوی؛ (۱۳۷۸)، کلیات، به کوشش وحید دستگردی، چاپ سوم، تهران، نشر علم.

۳۴- یشت ها؛ (۱۳۷۷)، به کوشش ابراهیم پورداود، تهران، نشر اساطیر.

35- Khaleghi Motlagh .J,(1985), "Barmaye", edited by Ehsan Yarshater, Encyclopedia of Iranica, London, Boston, Rutledge.

36- Taffazoli, Ahmad, (1985), "Feredun", edited by Ehsan Yarshater, Encyclopedia of Iranica, London, Boston, Rutledge.

ب- مقالات

۱- خالقی مطلق، جلال؛ (۱۳۸۰)، یادداشت های شاهنامه، نیویورک، نشر بایبلیوتیکا پرسیکا.

۲- رویانی، وحید؛ (۱۳۸۵)، «فریدون و جادو»، شاهنامه پژوهی، فصلنامه فرهنگسرای فردوسی، صص ۱۴۰-۱۲۹.

- ۳- گودرزی، فرامرز؛ (۱۳۵۴)، «نظری بر شاهنامه و تأثیر آن بر ساقی نامه‌ها»، هنر و مردم، شماره ۴-۱۵۳، صص ۱۱۷-۹۷.
- ۴- مختاریان، بهار؛ (۱۳۷۸)، «اسطوره فریدون و ضحاک»، مجله ایران شناسی، سال دهم، صص ۳۶۰-۳۷۱.
- ۵- متینی، جلال؛ (۱۳۶۴)، «روایات مختلف درباره دوران کودکی و جوانی فریدون»، ایران نامه، سال چهارم، صص ۱۳۲-۸۷.
- ۶- -----؛ (۱۳۶۸)، «در جستجوی تخت فریدون»، ایران شناسی، سال اول، شماره چهارم، صص ۷۶۰-۷۴۷.
- ۷- مسکوب، شاهرخ؛ (۱۳۷۱)، «فریدون فرّخ»، چند گفتار در فرهنگ ایران، تهران، نشر زنده رود، چاپ اول، صص ۸۲-۲۷.

Archive of SID